

## اقبال و سبک هندی\*

سال گذشته که بهمین مناسبت و در همین محفل وظیفه ایراد خطابه‌ای درباره آثار و سبک اشعار استاد محمد اقبال لاهوری شاعر پارسی گوی پاکستان باین بنده واگذار شده بود مختصراً ضمن بیان کلیاتی در این باب عرض کردم - که حق مطلب را در چنین موضوعی ادا کردن جز با مجال وسیع و فرصت کافی - که معمولاً در این قبیل مجالس فراهم نیست - میسر نخواهد بود؛ زیرا ارزش و مقام شاعر موقعی معلوم میشود که نخست او را در زمان خود و با شاعران هم عصرش مقایسه کنیم و سپس دوره قبل و بعد از او را نیز از نظر تحولات شعری مورد مطالعه و سنجش قرار دهیم و باتوجه بمجموع این نکات و دقائق درباره آن شاعر نظری اظهار بداریم و قضاوتی بکنیم.

در مورد استاد محمد اقبال لاهوری نیز اگر خواسته باشیم سخن ما مقرون بصحت و دقت باشد باید بهمین کیفیت تاریخ تطوّر شعر فارسی را در ایران و خارج از ایران مطالعه کرده و مختصات لفظی و معنوی شعر را در هر يك از این ادوار بدانیم و باهم مقایسه کنیم تا بدوره اقبال و شعر او برسیم، آنگاه در آثار وی از دو جنبه مختلف نظر کنیم، یکی از جهت لفظ و مهارتی که این سخن سرای استاد در انتخاب کلمات و ساختن ترکیبات و آرایش ظاهر کلام داشته، و دیگر از نظر معنی و دقتی که در یافتن مضامین و ریختن آن بقالب الفاظ مناسب بکار برده است؛ باتوجه بقدرت فکر و وجودت ذهن و صفای قریحه و وسعت دایره خیال و همچنین حد ابتکار و تقاید او در هر يك از این دو جنبه مختلف، و یقین است که اگر آثار اقبال را باین طریق در ترازی دقیق امتحان و اختیار بسنجیم مقام و مرتبت او در پیش چشم ما فارسی زبانان که وارث حقیقی آثار پر ارزش و گرانبهای این زبان هستیم بمراتب بیش از آن خواهد شد که اکنون هست و یقیناً این سنجش و مقایسه، او را از نظر شعر و شاعری در ردیف چند شاعر طراز اول

پارسی گوی خارج از ایران جای خواهد داد و از نظر وسعت فکر و کمال معنی که بیشتر هنر شاعر را در آن باید جست ویرا در میان شعرای پارسی زبان بطور مطلق نیز مقام و موقعی بس ارجند خواهد نهاد .

این بنده خود پیش از آنکه بانظر دقت و انتقاد آثار این شاعر را بخواند و بداند، قسمتی از آنچه را در حق او از زبان دیگران می شنید علی الرسم مبالغه در ستایش و از نوع سخنانی می پنداشت که معمولاً در این قبیل مجالس گفته میشود؛ لکن از زمانی که خود بر اثر تتبع و تحقیق خوب با آثار اقبال آشنا شدم از آنچه پیش از آن در حق او شنیده بودم کمتر سخنی را مبالغه آمیز یا قلم چنانکه نتوان آنرا بطریقی توجیه و تفسیر نمود، زیرا اقبال را شاعری دیدم در انواع مختلف شعر متفنن؛ هم متوجه با سالیب کهن شعر فارسی و مقتبس از آن، و هم در حد خود مبتکر طریقه‌ئی جدید؛ در بعضی از اقسام و فنون شعر و در بین شعرای فارسی زبان خارج از ایران دارای همان مقام و مرتبت که شعرای دوره بازگشت ادبی بعد از صفویه در ایران داشته‌اند، زیرا مطالعه و تتبع در آثار او بر من ثابت کرد که این شاعر در سبک معروف بهندی همان معایب و سستی‌ها را دیده و یافته است که بعد از دوره صفویه توجه شعرای ایران را بخود جلب کرده و منجر بتغییر سبک و بازگشت اسالیب قدیم شده است .

در این باب گمان می‌رود مختصر توضیحی لازم باشد :

میدانیم سبک شعر فارسی از قرن نهم بیعد - که از آن بعلل و جهانی سبک هندی تعبیر میشود - هر چند در ابتدای کاربر پایه و اساس صحیحی استوار بود لیکن بتدریج بعد از دوره صفویه راه انحطاط در پیش گرفت و این انحطاط در میان شعرای پارسی گوی خارج از ایران بیشتر پدیدار گشت .

در ایران هم اگر کوشش شعرای بزرگ بیازگشت اسالیب قدیم و بخصوص سبک عراقی معطوف نمی شد و دنباله سبک هندی بهمان صورت که پیش میرفت ادامه می یافت یقیناً آثار این انحطاط و ابتذال محسوس تر میگشت زیرا سبک هندی هر چند - چنانکه گذشت - تا قرن دهم و قسمتی از قرن یازدهم آثار نسبتاً پرارزشی بوجود آورد و شعرای صاحب طبعی بدین سبک شعر گفتند که آثارشان را میتوان در شمار يك

قسمت از بهترین اشعار زبان فارسی بحساب آورد، لیکن میل زیاد شاعران بابداع مضامین جدید و یافتن معانی نو موجب آمد که بتدریج: اولاً دائرة تخیل و اغراق در شعر فارسی وسعت پیدا کند و بصورتی بسیار متکلف و خارج از حد طبیعت و بیرون از دایره عقل و فهم بکشد و در نتیجه مضامین سست و کم ارزش در شعر فارسی راه پیدا بکند. ثانیاً تشبیهات مبهم و کنایات و استعارات دور از ذهن و دشوار بوجود آید و شاعر برای ابراز هنر ایراد هر گونه تشبیه و استعاره و کنایه‌ای را در شعر جایز بداند. ثالثاً بهمین علت حدود استعمال الفاظ وسعت یابد و شاعر در انتخاب و استعمال کلمات درست بعکس شعرای قدیم خود را مقید بهیچگونه قید و شرطی نداند و در ضمن کلام الفاظ عامیانه و مبتذل را با کلمات اصیل و فصیح زبان فارسی - که قرن‌ها مورد استعمال شعرای بلندطبع خراسانی و عراقی بوده است - بیک رشته بکشد و در ترکیب سازی نیز همین راه سهل و ساده را در پیش بگیرد و عرصه شعر فارسی را برای ورود اینگونه لغات و ترکیبات نادرست و سست باز بگذارد.

این مقدمات موجب آمد که سبک هندی اندک اندک در سرایش انحطاط و ابتذال بیفتد، منتهی در ایران شعرای صاحب قریحه زود متوجه این نقیصه شدند و هر چند کوشش آنها بایجاد سبک جدیدی نینجامید لیکن این فایده را داشت که شعر فارسی را بجاده هموار قدیم خود باز گردانند و فرصت آن داد که در دوره بعد شعرای معروف با تصرفات و ابتکاراتی، سبک‌های قدیم شعر را از نو احیا کنند. اما خارج از سرحدات ایران سبک هندی همان طریقی را که در پیش گرفته بود ادامه داد و بهمین علت هم در یکی دو قرن اخیر شعرای پارسی گوی کشور های دیگر بخلاف دوره‌های قبل نتوانستند آثار نسبتاً با ارزش و قابل توجهی داشته باشند و باید گفت که تنها در این میان استاد محمد اقبال لاهوری بود که توانست چراغ نیم مرده شعر فارسی را در کشور خود از نو برافروزد و از فروغ جاودانی و نور آسمانی آن نه تنها کشور پاکستان و وطن خود را منور سازد بلکه از دور دور لمعه‌ای و فروغی بس تابناک بکشور ایران مهد زبان پارسی نیز بتابد و چشم ایرانیان را که با حسرت و اندوه نگران خاموشی و تیرگی شمع فرزندان شعر و ادب پارسی در هندوستان بودند روشن کند و

آنانرا امیدوار و مطمئن سازد که ممکن است باردیگر در این کشور پهنادر زبان فارسی مقام و موقع دیرین خود را بدست آورد و باز هم سرزمین هنردوست و ادب پرور پاکستان و هندوستان شعرائی مانند مسعود سعد سلمان و امیر خسرو و امیر حسن و صائب و کلیم و عرفی و فیضی و بسیاری دیگر از سخن سرایان فارسی زبان را بسر خوان بیدریغ خویش مهمان کند و در دامان مهر و عطف خود پیورود .



در این خطابه آثار اقبال را از نظر تأثیری که سبک هندی و سبک های عراقی و خراسانی در آن داشته است مورد بحث و اِمعان نظر قرار میدهم و مدعای خود را با شواهدی چند که از غزلیات او انتخاب شده است ثابت می کنیم .

از سبک هندی اثری که در اشعار اقبال دیده میشود یکی گاهگاه مضامین و افکاری است که در ضمن غزلیات و مثنوی ها و سایر آثار او مشاهده میکنیم که تا اندازه ای - آنهم نه بادشواری و تکلف - بسبک هندی نزدیک میگردد و دیگر بعضی از اصطلاحات و ترکیبات که با اصطلاحات و ترکیبات زبان فارسی مستعمل در میان ما متفاوت است و میتوان قسمتی از آن را باقیمانده اصطلاحات و ترکیبات سبک هندی و دنباله آن دانست و قسمتی دیگر را در شمار لغات و اصطلاحات فارسی معمول در هندوستان و پاکستان محسوب داشت ، و همین گونه کلمات است که در بین غزلیات و سایر آثار او گاهگاه بچشم میخورد و در حقیقت مهمترین وجه امتیاز آثار او از اشعار شعرای سبک قدیم عراقی بشمار می آید .

غیر از این دو مورد اشعار اقبال نمودار کامل سبکی است که بیشتر بدان توجه داشته و از آن تقلید میکرده است و در این توجه و تقلید باید نخست سبک عراقی و سپس سبک خراسانی را نام برد .

بطور کلی شعر اقبال از نظر اسلوب و کیفیت ترکیب کلام تقلیدی است از سبک قرن ششم و هفتم و هشتم هجری در شعر فارسی ، یعنی دوره سبک عراقی ، و از نظر معنی و فکر جز در مواردی که تحت تأثیر افکار جلال الدین محمد مولوی قرار می گیرد و از او کاملاً اقتباس و تقلید میکند ، در سایر موارد استقلال و ابتکار دارد .

اقبال بیشتر مثنوی های خود را بروش مثنوی مولوی و باهمان سبک و وزن سروده است و در سایر آثار خود و از جمله در غزلیات هم - چنانکه خواهد آمد - باشعار مولوی بیش از شعرای دیگر توجه داشته و بمناسبات مختلف در هر مورد که رشته کلام اقتضای کرده آنقدر نام «رومی» را ذکر کرده و افکار و معانی بلند او را در اشعار خویش تضمین نموده است که بحث در آن خود میتواند موضوع خطابه مفصلی قرار بگیرد. این توجه و تقلید غالباً باخذ عین کلمات و ترکیبات مولوی همراه است و بهر حال روش مولانا، اقبال را بکلی تحت تأثیر خود قرار داده تا آنجا که در کتاب «ارمغان حجاز» ضمن دوبیتی هائیکه ساخته است ده قطعه را بمولوی اختصاص میدهد و معتقد است که اشعار مولانا همان تأثیر را در او داشته که اشعار سنائی و عطار در مولوی داشته است و بعبارت دیگر خود را میوه همان درخت میدانند که بگفته مولوی، عطار بیخ و سنائی تنه و شاخ آن بوده اند. میگوید:

بکام خود دگر آن کهنه می ریزد      که با جامش نیرزد ملک پرویز  
ز اشعار جلال الدین رومی      بدیوار حریم دل بیاویز  
تا آنجا که میگوید:

می روشن ز ناک من فرو ریخت      خوشا مردی که در دامانم آویخت  
نصیب از آتشی دارم که اول      سنائی از دل رومی برانگیخت  
بعد از مولوی در مثنوی سرائی بشیخ محمود شبستری توجه داشته و مثنوی گلشن راز جدید را بروش این شاعر سروده. گذشته از این قسمت در بعضی از مثنوی های کوتاه خود از بوستان سعدی و لیلی و مجنون نظامی هم اقتباس و تقلید کرده است. همچنین از میان شعرای این سبک بشیخ فخرالدین عراقی نیز توجهی داشته و از این شاعر در ضمن آثار خود مکرر نام برده و بعضی از ابیات او را هم تضمین کرده است. در ساختن دوبیتی های خود بیشتر روش دوبیتی های باباطاهر را بکار بسته و در غزلسرائی چنانکه بتفصیل خواهد آمد پیرو حافظ و مولوی بوده است. از میان شعرای معروف سبک خراسانی فقط بطور مستقیم آثاری از منوچهری و ناصر خسرو در دیوان او دیده میشود و معلوم است که در این سبک هم مطالعه کافی نموده ولی تمایلی به پیروی و تقلید

از آن نداشته‌است و بهمین مناسبت قصیده در دیوان او بسیار کم دیده می‌شود، لیکن برای اثبات مطالعه و تتبع او در سبک خراسانی استعمال بعضی از مختصات لفظی سبک خراسانی را در اشعار وی میتوان بعنوان مهمترین دلیل ذکر نمود، زیرا یقین است که این مختصات در دوره سبک عراقی از میان رفته و در سبک هندی بکلی مورد استعمال نداشته‌است. در سایر اقسام شعر نیز در عین ابتکار از نظر مضمون و گاه صرفاتی در قالب شعر و وزن و قافیه حدود سبک را بطور کلی متناسب با سبک عراقی نگاهداشته و در این قسمت از آثار خود هم فقط بهمان اندازه که در سایر موارد اشاره شد بسبک هندی توجه نموده و از آن اقتباس و تقلید کرده است.

اما در غزلسرائی که بیشتر در این خطابه موضوع سخن ماست اقبال شاعر است بسیار بلند طبع و هنرمند و قسمت زیادی از دو جلد اثر معروف او بنام « زیور عجم » و « پیام مشرق » را غزلیاتش تشکیل می‌دهد که میتوان آنرا سه قسم تقسیم کرد: اول - آنچه از حیث لفظ و معنی اقتفا و اقتباسی است از شعرای معروف غزلسرای سبک عراقی بخصوص حافظ و مولوی. در این آثار گذشته از وزن و قافیه و ردیف قسمتی از ترکیبات مستعمل در غزلیات حافظ و مولوی را نیز عیناً اقتباس کرده و بکار برده و در بسیاری از موارد از حیث مضمون و فکر هم بحافظ و مولوی سخت نزدیک می‌شود. دوم - آناری که هر چند مستقیماً اقتفا و تقلید غزلیات حافظ و مولوی نیست لیکن در آن از حیث سبک و اسلوب باستثنای لغات و اصطلاحاتی که گاهگاه چنانکه گذشت خارج از حدود سبک عراقی بکار می‌برد کاملاً تحت تأثیر روش این دو شاعر غزلسرای معروف قرار دارد، و در همین قسمت است که ردیف‌هایی برای غزل انتخاب می‌کند که در غزلیات حافظ و بعضی دیگر از غزلسرایان سبک عراقی سابقه نداشته‌است.

سوم - غزلیاتی که رو بهم رفته بسبک هندی نزدیک تر شده و تعداد آن نسبت به سایر غزلیات او کمتر است. در این قسمت کم نیز بیشتر توجه او بدوره اول سبک هندی بوده و اشعارش از حیث لفظ و معنی از تکلفات و سستی‌های معنوی و لفظی اواخر این سبک بکلی دور است.

آنچه بطور اختصار در باب غزلیات اقبال میتوان گفت و آنرا از بسیاری جهات

در مورد سایر آثارش نیز تعمیم داد طبع سرشار و قریحه عالی و ذوق خلاق او در شاعری و تسلط کامل وی بر زبان فارسی است که آنرا تنها بدرس خوانده و از راه تتبع و تحقیق در آثارش و نشر فارسی آموخته و باینهمه توانسته است مشکلترین افکار و دقیقترین معانی را در قالب لفظ بریزد و با کمال دقت بدون حشو و زوائد باینجا توأم با فصاحت و سلاست و صحت بیان کند و هیچگونه چهار اشتباه نشود. فقط تنها ایرادی که میتوان بطور کلی بر اشعار او گرفت آنست که آثاری یکدست نیست یعنی در میان ابیات محکم و متین و غزلیات شیوا و سایر آثار او گاهگاه بنمونه ابیاتی بزمی خوریم که از حیث استحکام لفظ و لطف معنی و جمال اسلوب در درجه فروتری قرار دارد و بیایه سایر ابیات نمیرسد.

اینک بعنوان نمونه و برای مقایسه و نیز از جهت اثبات قریحه سرشار این شاعر پرمایه چند غزلی از او را که بتقلید حافظ و مولوی سروده بایکی دو غزل از مبتکران طبع وی در اینجا می آورد. بتقلید این غزل حافظ که میگوید:

سرم خوش است و بیانگ بلند می گویم  
که من نیم حیات از بیاله میجویم

این غزل را ساخته است:

باین بهانه در این بزم محرمی جویم  
بتغوتی که سخن میشود حجاب آنجا  
بی نظاره روی تو می کنم پاکش  
چو غنچه گرچه بکارم گره زنده و لبک  
چو موج ساز و جودم ز سبیل بی پرواست  
گمان مبر که در این بحر ساحلی جویم

همچنین این غزل معروف حافظ را:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست  
باین صورت جواب گفته است:

اگرچه زیب سرش افسر و کلامی نیست  
بخواب رفته جوانان و مرده دل پیران  
بدین بهانه بدست طلب ز یا منشین  
ز وقت خویش چه غافل نشسته ای دریاب  
در این رباط کهن چشم عاقبت داری  
گناه ما چه نویسند کاتبان عمل  
بیا که دامن اقبال را بدست آریم  
کدای کوی تو کمتر ز پادشاهی نیست  
نصیب سینه کس آم صبحگاهی نیست  
که در زمانه ما آشنای راهی نیست  
زمانه ای که حسابش ز سال و ماهی نیست  
ترا بکشمکش زندگی نگاهی نیست  
نصیب ما ز جهان تو جز نگاهی نیست  
که او ز خرقة فروشان خانقاهی نیست

در جواب غزل دیگر حافظ باین مطلع :

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود  
بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود  
غزلی باین مطلع سروده است :  
بهار تا بگلستان کشید بزم سرود  
نواى بلبل شوریده چشم غنچه گشود  
همچنین غزل ذیل را :  
بشاخ زندگی ما نمی ز تشنه لبی است  
تلاش چشمه حیوان دلیل کم ظلیی است  
در جواب این غزل حافظ گفته :

اگر چه عرض هنر بیش یار بی ادیست  
زبان خموش ولیکن دهان پر از عریست  
و نیز در جواب غزل حافظ باین مطلع :  
نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست  
کلاه داری و آئین سروری داند  
نه هر که آینه سازد سکندری داند  
اقبال غزلی دارد که باین دو بیت شروع میشود :

جهان عشق نه میری نه سروری داند  
نه هر که طوف بتی کرد و بست زناری  
همین بس است که آئین چاکری داند  
صنم پرستی و آداب کافری داند  
باز هم غزل معروف حافظ را باین مطلع :

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز  
بیشتر ز آنکه شود کاسه سر خاک انداز  
در غزلی باین مطلع جواب گفته است :  
ساقیا بر حکرم شعله نمناک انداز  
دگر آشوب قیامت یکف خاک انداز

\*\*\*

این چند مورد نمونه هائی بود از غزلیاتی که به پیروی از حافظ سروده و بسیاری دیگر از غزلیات حافظ را هم با آنندک تغییری در قافیه جواب گفته است - اینک نمونه‌ای چند از غزلیاتی که بسبک غزلیات مولوی سروده است :

صورت نیرستم من بتخانه شکستم من  
در بود و نبود من اندیشه گمانها داشت  
از عشق هویدا شد این نکته که هستم من  
ز نار بدوشم من تسبیح بدستم من  
اشکی که زد دل خیزد دردیده شکستم من  
از باده شوق تو هشیارم و مستم من  
غزل دیگر باز هم بهمین سبک :

فرقی نهد عاشق در کعبه و بتخانه  
شادم که فرارم در کوی حرم بستند  
این جلوت جانانه و آن خلوت حامانه  
راهی زمزمه کاوم از کعبه به بتخانه



يك همدم فرزانه وز باده دو پیمانه  
از بزم تو می خیزد افسانه ز افسانه  
صد شهر تمنا را یغما زده ترکانه  
یزدان بکمند آور ای همت مردانه  
نا پخته برون آمد از خلوت میخانه

از بزم جهان خوشتر وز حور و چنان خوشتر  
هر کس نگهی دارد هر کس سخنی دارد  
این کیست که بردلها آورده شیخونی  
دو دشت جنون من جبریل زبون صیدی  
اقبال بنیر زد رازی که نباید گفت

همچنین این غزل دلکش را نیز بافتنای مولوی سروده است :

حاصل این سوزساز يك دل خونین نواست  
ما به تمنای او او بتمشای ماست  
عشق غیورم نگر میل تماشا کراست  
باده چشیدن خفاست باده کشیدن رواست  
قافله موج را جاده و منزل کجاست  
مرشد رومی که گفت منزل ما کبریاست

گریه ما بی اثر ناله ما نارساست  
در طلبش دل طپید دیر و حرم آفرید  
پردگیان بی حجاب من بخودی در شدم  
مطرب میخانه دوش نغمه دلکش سرود  
زندگی رهروان در تک و تازست و بس  
شعله در گیر زد بر خس و خاشاک من

این دو غزل نیز نشانه کاملی از سبک خاص غزل سرایی اقبال است که در آن

اثر ابتکار و تقلید هر دو دیده میشود :

بطواف خانه کاری بخدای خانه دارم  
که بتاب يك دو آنی تب جاودانه دارم  
بسراغ صبح فردا روش زمانه دارم  
نه غم سفینه دارم نه سر کرانه دارم  
که هنوز نو نیازم غم آشیانه دارم

نو باین گمان که شاید سر آشیانه دارم  
شرر بریده رنگم مگذر ز جلوه من  
نکنم دگر نگاهی برهی که طی نمودم  
یم عشق کشتی من یم عشق ساحل من  
شرری فشان ولیکن شرری که وانسوزد



هم ز خدا خودی طلب هم ز خودی خدا طلب  
عقل و دل و نگاه را جلوه جدا جدا طلب  
جام جهان نما مجو دست جهان کشا طلب  
تا بمقام خود رسی راحله از رضا طلب  
مسند کعباد را درنه و بوریا طلب  
از سر آنچه بود و رفت در گذر انتها طلب

از همه کس کناره گیر صحبت آشنا طلب  
از خلش کرشمه ای کار نمی شود تمام  
عشق بسر کشیدن است جمله کابنات را  
راهروان برهنه یا راه تمام خار زار  
چون بکمال میرسد فقر دایل خسروی است  
یش نگر که زندگی راه بعالمی برد

« پایان »

